گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۴۵۵۱۶۰
یکشنبه ۱۷ بهمن ۱۴۰۰ ۲۱:۰۷

یادداشتی از محمدناصری راد، منتقد سینما؛

فقدانِ شمش های طلا در شب طلایی

یوسف حاتمی کیا پسرِ ابراهیم حاتمی کیا در اولین فیلمش "شب طلایی" که بیش از این با عنوانِ "شمش طلا" شهرت داشت، تلاش کرده نیم تنم ای به وضعیت نابسامانِ چرخه ی تولید، روابط عاطفی، بیکاری جوانان و ... بزند، اما به نظر می رسد نگاه اصلی او معطوف به خانواده با محوریت مادر است.

به گزارش خبر، محمدناصری راد منتقد سینما، در یادداشت ارسالی به پایگاه خبری گزارش خبر با موضوع "فقدانِ شمش های طلا در شب طلایی" آورده است.

یوسف حاتمی کیا پسرِ ابراهیم حاتمی کیا در اولین فیلمش "شب طلایی" که بیش از این با عنوانِ "شمش طلا" شهرت داشت، تلاش کرده نیم تنم ای به وضعیت نابسامانِ چرخه ی تولید، روابط عاطفی، بیکاری جوانان و … بزند، اما به نظر می رسد نگاه اصلی او معطوف به خانواده با محوریت مادر است.

یوسف حاتمی کیا که دانش آموخته ی سینما با گرایش تدوین از دانشکده سینما و تئاتر است و تاکنون کارگردانی تعدادی فیلم مستند و داستانی کوتاه و بلند را به عهده داشته و از این جمله آثار می توان به "چشم جنگ"، "ملاقات شیشه ای"، "بازگشت" و ... اشاره کرد، این بار با تهیه کنندگیِ پدرش دست به کار مهم و پر ریسکی زده و اولین فیلم داستانی بلندِ سینمایی خود را جلوی دوربین برده است.

در قدم اول باید بگویم، فیلم "شب طلایی" ساخته ی یوسف حاتمی کیا مرا یادِ فیلم "مرگ ماهی" از روح الله حجازی اندازد و این تداعی با دیدن نام علی طالب آبادی، نویسنده فیلم های روح الله حجازی، در تیتراژ به عنوان مشاور فیلمنامه، قوت میگیرد، فیلمی که در جزییات هم بسیار متاثر از فیلم های اصغر فرهادیست.

این اثر فیلمنامه ای دارد که به زعمِ من پیرنگ و قصه ی اصلی اش برای روایت بلند در مدیوم سینما کمی و کاستی دارد و همین امر موجب شده در جاهایی فیلم با دور خوردنِ قصه در یک سیرِ تکراری به دامِ یکنواختی و کندیِ ریتم بیوفت.

فیلم با گلدانی در خانه ای قدیمی در حالیکه پیرزنی مشغول سامان دادن به آن است، شروع شده با خروج این گلدان از این خانه به اتمام میرسد.

اما داستان و موتور محرک فیلم از آنجا شروع به کار میکند که متوجه میشویم در روز تولد هفتاد و پنج سالگیِ پیرزنی خانواده دوست همه ی بچه ها و نوه ها دورش جمع شده اند و مشغول شادی و پایکوبی هستند اما این پایکوبی دیری نمی پاید تا اینکه داماد خانواده سر رسیده و شمش هایش را میخواهد، اما بعد از گشتنِ خانه متوجه فقدان آن می شود.

شاید بتوان گفت این فیلم اساسا شبیه فیلم های پدرش ابراهیم حاتمی کیا نیست اما نسبتا خوب توانست شبیه آن‌ها مخاطب را درگیر داستان کند.

حقیقتا یوسف نشان داد که شاید جهان فکریش با پدرش ابراهیم تفاوت های داشته باشد اما کارگردانی را نسبتا خوب بلد است.

شاید در وهله ی اول به نظر برسد فیلمساز دست رویِ کهن الگویِ نخ نما شده ی مادر و ضرورتِ حفظِ خانه و انسجام و اتحادِ اعضای خانواده در بسترِ تقابلِ اندیشه های نو و کهنه در قالبِ روایتی معماگونه، گذاشته است، اما با روایت و رویکرد نسبتا جدید و مناسبی که فیلمساز اتخاذ کرده است، توانسته از عهده ی روایتِ این کهن الگوی کلیشه ای تا حدودی سر بلند بیرون بیاید.

موقعیت «شب طلایی» در یک خانه قدیمی است. خانه ای که همه فکر می کنند نیاز به بازسازیِ اساسی دارد. خانه ی پدری که بهانه جمع شدن تمامی اعضای خانواده است. به همین دلیل مادرِ قصه، مخالف بزرگ است و این تا آنجایی پیش میرود که مادرِ خانه به پسر بزرگش باجِ تخریب و نوسازی خانه را میدهد اگر آبروی دامادشان را در مقابل بدهکار حفظ کند.

می توان گفت مادر که نقش راهبردی در حفظ و بقای خانه را دارد به اصلاحات و تغییرات خانه تن در میدهد ولی حاضر به از هم پاشیدگی و تفرقه در خانه نیست.

فیلمساز که تلاش می کند به کاراکترهای داخل فیلم ثابت کند که پیش از تخریب و ساخت خانه ی جدید، به بازسازی خودشان نیاز دارند، فیلم خود را ” معمایی و ملودرام خوانده است.” خواهرها و برادرها و همسران و فرزندان به چالش کشیده می شوند و ارتباط پیچیده ای بین آن ها شکل می گیرد. ماجرای یک طلای گمشده، همه را به جان هم می اندازد، ریشه بی اعتمادی، خانواده را تا آستانه فروپاشی پیش می‌رود.

البته که پتانسیل این اتفاق پیش از گم شدن طلا به صورت بالقوه وجود داشته است و با فقدان شمش ها بالفعل می شود.

البته کار به همین جا ختم نمی‌شود؛ گمشده بزرگ، حقایق بزرگی را برملا می‌کند که شاید بسیاری از آن غافل بوده اند. نقص در وجود تک تک شخصیت‌های اصلی وجود دارد و گم شدن طلا، باعث می‌شود همه این نقایص بار دیگر جلوی چشم شخصیت‌های اصلی فیلم بیاید.

نقطه‌ی قوت فیلم تنها در این است که بیننده هم در طول فیلم مانند داماد خانواده و صاحب شمش ها به تمام افراد حاضر در خانه مظنون می گردد و حتی نمی‌تواند به راحتی دزد اصلی را پیش‌بینی کند.

میتوان گفت تنها شخصیت پاک قصه مادر است؛ مادری که تمام فکر و ذکرش صلح و دوستی میان اعضای خانواده و نابودی پلشتی های درونی است.

مادری که سمعک میگذارد و با این وجود بارها در فیلم دنبال است که ثابت کند آلزایمر ندارم.

مادری که در این فیلم همه و همه ی فرزندانش سعی در عادی جلوه دادن شرایط برای او هستند تا مبادا اخبارِ ناگوار به او رسیده و موجب بد حالیِ او گردد.

در این فیلم برای دو کاراکتر روایت ذهنی اول شخص در نظر گرفته شده است، دو کاراکتر از دو دنیای کاملا متفاوت.

حال علت این تفاوت دو کاراکتر در چیست؟ به شما پاسخ میدهم که بی شک سن آن ها کاراکتر اول کاراکتر مادر خانواده است و در پلان هایی از گوش او فیلم را شنیده و می بینیم.

اما کاراکتر بعدی کوچکترین عضو این خانواده ی بزرگ و متلاطم است، دختری تینِیجر حدودا پونزده ساله که با هدفونِ روی گوشش در خود فرو رفته و فارغ از درگیری های آن خانه موسیقی های سبکِ اِندی راک گوش می دهد.

علاوه بر مادر این خانه، از ذهن و دید این دختر هم فیلم شنیده و دیده می شود.

درست آنجایی که اعضای خانواده به جان هم افتاده اند، کارگردان با صحنه های اسلوموشن حالتی دراماتیک به این موقعیت می بخشد و این دقیقا در تقابل با موقعیتی قرار میگیرد که مادر خانه، بدون سمعک متوجه دعوای اعضای خانواده در حیاط خانه نمی شود.

مریم سعادت را در این فیلم متفاوت می بینیم.

مادری سالخورده و آرام که بعد از سال‌ها، شرایطی را در اختیار این بازیگر قرارداده تا به جای بازی‌های برونگرای همیشگی، کمی هم در آرامش تنها از میمک صورت و ریتم کند استفاده کند تا یک مادر پیر دلواپس اما ناتوان را به درستی به تصویر بکشد.

نکته ی دیگر درباره ی بازیگران این فیلم حضور یکتا ناصر در نقش زنی جاافتاده که دختر جوان دارد بود، زنی که همچون مادرش همیشه در جهتِ حفظ آبروی خانواده تلاش می کند.

بنظر میرسد که خانم یکتا ناصر پس از ایفای این نقش درصدد است از این به بعد در سینما از بازیِ نقش های معشوقه های جوان دست کشیده و در کسوتِ مادرهای خانواده به ایفای نقش بپردازد.

هیچ بازیگر استار و به اصطلاح گیشه‌پسند در «شب طلایی» حضور ندارد. این شاید یک ریسک در زمان اکران فیلم به حساب بیاید، اما حداقل باعث شده قدرت بازیگری و حضور همه‌ی چهره‌های حاضر در جلوی دوربین، تقریبا به صورت برابر باشد.

فیلمنامه ی این فیلم به دلیل وحدت لوکیشن و کوتاه بودن زمان داستانی یعنی از یک بعد از ظهر تا پاسی از شب، به نمایشنامه نزدیک شده است. تا آنجایی که برخی معتقدند که این فیلم یک تله تئاتر است و آنقدر دور از سینماست که کل رخدادهایش را می توان بر صحنه تئاتر اجرا کرد.

البته همه می دانیم که وحدت لوکیشن باعث سخت شدن کار کارگردان و نحوه ی دکوپاژ او در این فضای محدود میشود اما یوسف حاتمی کیا نسبتا از عهده ی این مقوله، خوب برآمده است.

باید در نظر گرفت روایت های معمایی هم قواعدی دارند و برای رسیدن به کلید اصلی، سرنخ ها به اندازه و در زمان مناسب به مخاطب نشان داده می شود و اگر چنین نباشد، قصه الکن و ناکافی است.

اتفاقی که برای اغلب شخصیت های شب طلایی افتاده است.

آنها را خوب نمی شناسیم و شناسنامه ندارند و برای همین سوال چرا و که چه؟! چندباری در هنگام تماشای فیلم و مواجهه با رفتارهای بازیگران، به ذهن مخاطب می رسد و در کمال حیرت پاسخی ندارد.

مسئله ی مهمتری که در این فیلم به نظر میرسد کاربرد چندانی ندارد و اگر حذف میشد اتفاقی برای این داستان رخ نمیداد، خرده پیرنگِ عشق است. گویی فیلمساز برای کشش هر چه بیشتر و پَر و بال دادن به این اثر در مرحله ی بازنویسی این خرده پیرنگ را به آن افزوده است، در صورتیکه کارکرد دراماتیک دیگری ندارد.

با این وجود باید گفت فیلم به عنوان اولین اثر بلند یوسف حاتمی کیا ناامید کننده نیست و باید دید در گام بعدی این فیلمساز چه رویه ای را اتخاذ می کند چرا که به گمان بسیاری از منتقدان، فیلم دوم هر فیلمساز است که آینده ی کاری او را رقم می زند.